

## "پناهنده"

قباد جلی زاده

گفتگوی میان

گربه و انسان

گنسان و اربه

شب به خیر قباد جلی زاده

ببین سپاه سپید چه زود

قله‌ی کوهها را تسخیر و

شهرها را محاصره و

جنگلها را مطیع کرد.

در باغچه‌ی کوچک زیباییت

ذره‌ای سیاهی نمانده است

تا قلب سرما برده‌ام

لحظه‌ای بر آن بیاساید

دسته‌ای از این بخار آتشین را به من بده

که شیشه‌ی عینکها و پنجره‌ها را تار کرده است

بگذار میومیوی یخزده ام را

در مقابل

آیینه‌ی اخگرانی بگسترم

که در چشمان بخاری

با ژاکتی خاکستری و جورابه‌های قرمز

به خواب میروند

قباد جلی زاده....

پنج روز است که از عطسه‌های گنجشک

هیچ درختی به خواب نرفته است!

ماه مهتاب را در گوش خویش فرو برده

تا دیگر

سرفه‌های هراسان، هراسانش نکنند

تیر برقه‌های شکسته پا

در جستجوی چراغهای عصایی هستند

که آنها را به جاده‌های روشنایی باز گرداند.

\*\*\*

قباد جلی زاده شب به‌خیر

گوشه‌ای از زیرزمین مرطوبت را به من ببخش

تا در آن چرتی بزوم

خوابیدن بر تختخواب ابریشمی مال خودت

برای بچه‌های سرمابرده ام

کارتن پاره‌ای به من ببخش

صندوقهای محکم انتخابات مال خودت

در کاسه‌ای زنگ زده

دو قاشق شیر خشک برای من

پستان خیس تمامی گوسفندان خیل اربیل مال خودت

بگذار دور از تیرباران باران و تف ریز برف

در کنار همسر کثیفم بخوابم

زنان خوشبوی خیابان اورزدی و حمام عمومی مال خودت

نگاه کن قباد

چه دیکتاتور سیاهدلی است این برف

ژورنال همه‌ی رنگها را بست و

قلم موی همه‌ی هنرمندان را سفید کرد

به ناموس سرخ گل‌های چادر به سر دست درازی کرد

برهنه‌ی برهنه‌شان کرد

موها برهنه

بازوها برهنه

سینه برهنه

پاها برهنه!

ببین چطور با یک دست

عورتشان را پوشانده‌اند

و با دست دیگر پستانهای سفتشان را

با یک دامن سفید کوتاه

در میان بوران شرم می‌لرزند!

ببین برف چگونه رو به تنه‌ایمان پارس میکند!

چطور زندانها را از اعضای تشکیلات مخفی رنگین کمان و

طرفداران رنگینی و

هواداران پروانه

پر کرده است.

من نه حزبی دارم که پناهم دهد

نه دیوانخانه‌ای که گرم کند

نه سندیکایی که گوشت و استخوانی به من بیخشد

برادرم

قباد جلی زاده

شب به‌خیر.